



ممنوعیت حق سقط جنین در آمریکا، گامی در مسیر برده‌سازی زنان جهان

روز ۲۴ جون سال ۲۰۲۲ (سوم تیرماه ۱۴۰۱) دیوان عالی آمریکا که اکثریت مطلق آن در دست جمهوری خواهان و فاشیست‌ها است، اعلام کرد «حق قانونی در سطح فدرال برای سقط جنین وجود ندارد و ایالت‌ها باید جداگانه درباره این موضوع تصمیم بگیرند». مصوبه‌ای که دسترسی زنان به سقط جنین را قانوناً محدود کرده و عملاً باعث به صفر رسیدن امکان سقط جنین در حداقل نیمی از ایالت‌های آمریکا خواهد شد.

این یک تهاجم فاشیستی علنی و وقیحانه به تمام دستاوردهایی است که زنان آمریکا طی پنجاه سال اخیر - به ویژه در دهه ۱۹۶۰ - با مبارزات‌شان به دست آورده بودند. هیئت حاکمه ایالات متحده در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مجبور به واگذاری برخی امتیازات به ستم‌کشان خصوصاً توده‌های سیاه و زنان شد. باب آواکیان دلایل و ریشه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این عقب‌نشینی دولتمردان آمریکا در آن مقطع را در بخشی از کتاب «کمونیسیم نوین» به خوبی تشریح کرده است که به طور فشرده عبارت بودند از: تغییرات در اقتصاد سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم؛ سر بر آوردن جنبش‌های مبارزاتی عظیم سیاهان و زنان و جوانان در آن کشور که عمدتاً متأثر از امواج خروشان چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) و جنبش‌های رهایی بخش و انقلابات در چهار گوشه جهان بود؛ هراس بورژوازی آمریکا از هر چه گسترده‌تر شدن آن خیزش‌ها و تبدیل شدنش به یک انقلاب؛ جنگ سرد با بلوک شوروی و دمیدن بر شعارهای تبلیغاتی مانند «جهان آزاد» و «حقوق بشر». (آواکیان ۱۳۹۷: ۴۸-۴۰) مجموعه این عوامل باعث به رسمیت شناخته شدن برخی امتیازات به اقشار تحت ستم جامعه آمریکا شد. اصلاحات و امتیازاتی که البته هرگز به معنای ریشه کن شدن کامل ستم بر زن و ستم بر سیاهان در ساختار اجتماعی و سیاسی آمریکا نبود.

حال جناح فاشیست هیئت حاکمه آمریکا که امروزه در قامت حزب جمهوری خواه عرض اندام کرده و چهره‌هایی همچون ترامپ، مایک پنس، استیو بین، امی کنی برت (عضو فاشیست دیوان عالی و منسوب شده توسط ترامپ) آن را نمایندگی می‌کنند، قصد آن را کرده است تا تمام این امتیازات نیم بند را سلب کرده و هم سلطه فاشیستی خود را تحکیم کند و هم جامعه را بر مبنای اخلاقیات فاشیستی مسیحی، مرد سالارانه و مبتنی بر برتری جویی سفید انسجام ببخشد و با خود و برنامه هایش متحد کند. این نه یک مصوبه قانونی عادی بلکه جهشی وحشتناک برای برده کردن زنان و انکار انسانیت‌شان به عنوان زن است. «حمله به حق سقط جنین حرکتی است برای تشدید شرایط ستم بر زنان که پیشاپیش بسیار وحشتناک است؛ حرکتی است برای انکار حق کنترل آن‌ها بر حیات و بدن‌شان و تقلیل زنان به ماشین فرزندآوری و تحمیل سلطه بی‌رحمانه مردان و جامعه پدرسالار مردسالار بر آنان... مادریت اجباری در واقع مترادف است با برده کردن جنس مؤنث...» (آواکیان: اول فوریه ۲۰۲۲)

یک جنبه مهم دیگر مساله این است که تصویب چنین قانونی و تحکیم سلطه بیش از پیش مردان بر زنان و بدن و انسانیت‌شان، فقط محدود به مرزهای آمریکا و ایالات آن نخواهد شد. جملاتی از این نوع که «سقط جنین در بسیاری از مناطق جهان از جمله ایران هم ممنوع است» و یا اینکه «ما مساله زنان در ایران را باید حل بکنیم و تصویب قانون علیه سقط جنین در آن سوی دنیا به ما ربطی ندارد» فقط بیانگر تنگ‌نظری‌های ناسیونالیستی و کوتاه‌بینی‌های پراگماتیستی هستند که نه روابط موجود در جهان امروز را می‌فهمند و نه ابعاد و پیامدهای آنچه در امپریالیسم آمریکا طی چند سال اخیر در حال وقوع است. اما واقعیت این است که از همین امروز بسیاری از تاریخ‌اندیشان دینمدار به ویژه در میان مسیحیان در چهار گوشه جهان از این تهاجم نرنیبه به زنان آمریکا استقبال کرده‌اند و آن را به عنوان گامی رهگشا جهت تجاوز به انسانیت زنان در کشورهای خود می‌دانند. ما فراموش نکرده‌ایم که چطور عروج رژیم فاشیستی ترامپ در آمریکا، باعث خیز برداشتن فاشیسم و فاشیسم مسیحی در برزیل، فرانسه، کشورهای آمریکای لاتین و شرق اروپا شد. در همین لحظه در لهستان و مجارستان، فاشیست‌ها و بنیادگرایان مسیحی شرایط سقط جنین را برای زنان سخت‌تر و محدودتر کرده‌اند. این مساله حتی به مذاق بنیادگرایان اسلامی، هندو و یهودی در خاورمیانه، شمال آفریقا و نیم قاره هند هم خوش خواهد آمد که پیشاپیش برده‌سازی زنان با انواع قوانین دینمدار و اخلاقیات زن‌ستیزانه مانند ممنوعیت حق سقط جنین، حجاب اجباری و غیره را از مدت‌ها پیش آغاز کرده‌اند. پس نظر به اهمیت و نفوذ اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک امپریالیسم آمریکا در سراسر جهان، به تأکید باید گفت که از دست رفتن حق سقط جنین در آن کشور، تبعات بین‌المللی هولناکی برای زنان در سراسر جهان خواهد داشت و راه را برای برده‌سازی مضاعف زنان جهان و تقویت نیروهای فاشیست و بنیادگرای مذهبی در سراسر جهان باز خواهد کرد. بیایید این سرایت و ویروس عالم‌گیر برده‌سازی زنان از امپریالیسم آمریکا به دیگر نقاط جهان را مقایسه کنیم با انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ روسیه که چگونه جهش‌های بلند در

مسیر رهایی زنان از جمله به رسمیت شناخته شدن حق سقط جنین، حق رأی، حق ازدواج و طلاق آزادانه، حقوق برابر زنان و مردان در تمام وجوه اجتماعی، به رسمیت شناخته شدن حقوق همجنسگرایان، مبارزه با حجاب اجباری در قفقاز و آسیای میانه، امواج رهایی بخشی و شور انگیزی را برای زنان در تمام نقاط جهان به همراه داشت. (لوتا ۱۳۹۴: ۴۵)

اما با این رسوایی و تبهکاری چه باید کرد؟ درک این نکته حیاتی است که راه حل، برگشت به همان رفرم‌های پنجاه سال پیش و تلاش برای اعاده آن‌ها در چارچوبه وضع موجود و رژیم موجود و حزب دمکرات آمریکا و روابط تولیدی و اجتماعی موجود نیست. «کلپ انقلاب» یکی از نهادهای حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر سی پی) در اولین اطلاعیه‌اش در رابطه با همین موضوع نوشت: «این جنایت، بسیار وحشتناک و بی‌رحمانه است اما معضل بسیار ریشه‌دارتر از این‌ها است. مشکل این نیست که معضلی در آمریکا وجود دارد. حقیقت این است که خود آمریکا معضل است. ستم بر زنان که اکنون به سطح بالاتری جهش کرده است، همراه با تاریخ برده‌داری، نسل‌کشی و جنگ که هنوز به یک میلیون شکل خود را نشان می‌دهد در وجود این سیستم سرمایه‌داری - امپریالیسم بافته شده است». و این مرکز بحث است که این تهاجم فاشیستی برای برده سازی زنان و تمامی دیگر دهشت‌هایی که هر لحظه بر میلیاردها نفر از مردم ما در سراسر کره زمین اعمال می‌شود، اساساً از دل شیوه تولیدی سرمایه‌داری و نظام سرمایه‌داری امپریالیستی بر آمده‌اند و راه حل نهایی و عاجل، ریشه کن کردن این نظام از طریق انقلاب کمونیستی است و بنای یک جامعه سراسر متفاوت و میلیون‌ها بهتر یعنی جامعه سوسیالیستی نوین. هشت میلیارد مردم سیاره ما می‌توانند از شر تمام این رنج و شکنجه و وحشتی که نظام سرمایه‌داری به اشکال مختلف مانند فقر، گرسنگی، بی‌کاری، مهاجرت و آوارگی، جنگ امپریالیستی و ارتجاعی، ستم بر زن، جهل و تاریک‌اندیشی مذهبی، نابودی محیط زیست، ستم ملی و ... اعمال می‌کند، رهایی و خلاصی یابند. این تنها راه حل است که از قضا امروزه بیش از هر زمان دیگری امکان تحقق آن وجود دارد! بلکه درست خواندید، در دل تمامی تاریکی و تبااهی‌ای که هر لحظه بر سرمان از آمریکا و اوکراین و سوریه تا افغانستان و ایران و چین آوار می‌کنند، امکان روپاندن نهال رهایی و انقلاب وجود دارد. رفیق آواکیان در اسناد مهمی که طی دو سال اخیر تولید کرده است، با تحلیل همه جانبه و علمی اوضاع حاکم بر جهان ما، مستند و مدلل کرد که ما با «اوضاع نادری» برای انقلاب کردن مواجه هستیم و اگر این وضعیت به انقلاب منجر نشود، با آینده‌ای بسا هولناک‌تر از آنچه بر سرمان آوار شده و می‌شود، روبه‌رو خواهیم شد. (آواکیان. ۱۳ جولای ۲۰۲۱) و (آواکیان. دسامبر ۲۰۲۲)

حزب کمونیست انقلابی آمریکا به رهبری رفیق آواکیان، انقلاب را در قلب ایالات متحده در دستور کارش قرار داده است. او در یکی از آخرین نوشته‌هایش در مورد مسأله مبارزه برای دفاع از حق سقط جنین نوشت: «در حال حاضر به طور عاجل نیاز هست و پایه‌اش وجود دارد که اتحاد بسیار گسترده‌ای از افق‌های سیاسی مختلف به وجود آوریم تا در یک مقاومت توده‌ای غیر خشونت‌آمیز اما پایدار و مصمم برخیزند و با حرکت دیوان عالی در لگدمال کردن حق سقط جنین مقابله و آن را متوقف کنند. این نبرد به نوبه خود نبردی حیاتی است. نبردی است که مبارزه علیه ستم بر زن را در خود فشرده کرده است و بخش مهمی از نبرد کلی برای ایجاد جامعه و جهانی عادلانه‌تر و آینده‌ای است که شایسته زندگی انسان باشد». همچنین سانسارا تیلور یکی از طرفداران باب آواکیان و از فعالین این حزب در اتحاد با تعدادی دیگر از فعالین مترقی جنبش زنان، کارزار وسیعی با عنوان «برای حق سقط جنین برخیزید» را به راه انداختند.

بنابراین بر تمامی کمونیست‌های انترناسیونالیست، انقلابیون، فعالین جنبش زنان و بر هر انسان آزادی‌خواه و آزاده‌ای در هر کجای جهان است که علیه این مصوبه و دیگر تحرکات فاشیست‌های مسیحی در آمریکا علیه زنان و توده‌ها دست به مبارزه و مقاومت بزند و به دفاع از حزب کمونیست انقلابی آمریکا و کارزار «برای سقط جنین برخیزید» برخیزد. این یک وظیفه انترناسیونالیستی است. تثبیت و تحکیم فاشیسم در آمریکا، حاوی تبعات جهانی هولناکی است که جنگ هسته‌ای فقط یکی از موارد آن است! بنا بر این شکست فاشیسم در ایالات متحده آمریکا از طریق انقلاب کمونیستی و بنای جمهوری سوسیالیستی نوین در این کشور که می‌تواند به عنوان منطقه پایگاهی استراتژیکی برای انقلاب جهانی کمونیستی عمل کند، به تحقق جهانی بسا بهتر و زندگی‌ای بسا انسانی‌تر برای تمام بشریت منجر خواهد شد. تمامی بشریت تحت ستم، در انقلاب کمونیستی در آمریکا منفعت دارند و تحقق این انقلاب در اوضاع نادر فعلی بسیار حیاتی و استراتژیک است.

منابع

- آواکیان، باب (۱۳۹۷) کمونیسم نوین. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م)
 آواکیان، باب (اول فوریه ۲۰۲۲) مبارزه برای حق سقط جنین و رهایی زنان. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م)
 آواکیان، باب (۱۳ جولای ۲۰۲۱) دوران نادری که انقلاب را ممکن می‌کند، فرارسیده! ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م)
 آواکیان، باب (دسامبر ۲۰۲۲) آینده‌ای بسیار وحشتناک یا حقیقتاً رهایی‌بخش. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م)
 لوتا، ریموند (۱۳۹۴) تاریخ واقعی کمونیسم. ترجمه منیر امیری. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)
 کلپ انقلاب. حکم دیوان عالی علیه قانون «رو در مقابل وید» نامشروع است! باید مقاومت و انقلاب کنیم! ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م)

گزارش و مصاحبه، تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، اظهار نظرات نقادانه و پیشنهاد، طرح و عکس و آثار هنری نگارشی خود را می‌توانید به ایمیل آدرس زیر ارسال کنید و در پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com
 weblog: n-atah.blogspot.com

بازار «آلترناتیو»ها: کرس‌ها و برندهای شان

بازار «آلترناتیو» سازی برای آینده ایران داغ است. بعد از معرفی «آلترناتیو» رضا پهلوی در رسانه‌ها و واکنش خامنه‌ای به آن، نوبت به مایک پنس رسید که در دیدار از مریم رجوی و اردوگاه اشرف ۳ در کشور آلبانی به تاریخ ۲۳ ژوئن ۲۰۲۲، رجوی و تشکیلات تحت رهبری وی را به عنوان «آلترناتیو» برای آینده ایران معرفی کند. سخنان قیم‌مآبانه مایک پنس که خواهان ایران «دموکراتیک و سکولار و غیر هسته‌ای» شد، آواز فیل اوکس خواننده آمریکایی تحت عنوان «پلیس جهان» را به یاد می‌آورد: «و اسم سودهای ما دموکراسی است/ حال دوست داشته باشی یا نه، ما باید تو را آزاد کنیم/ چون ما پلیس جهان هستیم».

اما مایک پنس صرفاً نماینده متعارف و جنایتکار امپریالیسم آمریکا نیست. او یکی از نمایندگان و سخنگویان با نفوذ جریان بنیادگرایی مسیحی در هیئت حاکمه آمریکا است که در ۳۰ سال گذشته نفوذ گسترده‌ای در کلیه سطوح و نهادهای دولت آمریکا کسب کرده و هدفش تغییر بنیادین قانون اساسی آمریکا بر مبنای دیدگاه‌های مسیحیت اوانگلیش است. مایک پنس، نماینده این جریان در رژیم فاشیستی ترامپ بود که به درستی رژیم ترامپ/پنس خوانده می‌شد. کارکرد سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی، بستر رشد و عروج فاشیسم کنونی در آمریکا بوده است - با این ویژگی که امروز نیروی محرکه آن، بنیادگرایی مسیحی است. جریان بنیادگرایی مسیحی علاوه بر این که جناح قدرتمندی در هیئت حاکمه آمریکا است، یک جنبش ارتجاعی سازمان‌یافته در آن کشور هم هست. میان این فاشیسم و مردسالاری پرخاشگر جدید و غلیظ‌تر شدن ستم‌گری ملی در آمریکا ارتباط مستقیمی وجود دارد. با افزون‌تر شدن قدرت فاشیست‌ها و چه بسا حاکمیت مطلق آن‌ها در آمریکا، نه تنها در داخل آمریکا کلیه ستم‌ها و جنایت‌های کنونی علیه زنان، سیاهان و دگرباشان جنسی و مهاجران، بی‌رحمانه‌تر و جنایتکارانه‌تر از پیش خواهند شد؛ بلکه هجوم بی‌وقفه دین‌گرایی علیه علم که هم اکنون ابرهای تاریکش را بر سر مدارس ایالت‌های مختلف آمریکا گسترده است، مانند حرقی تفکر انتقادی را درهم خواهد پیچید و جنگ‌های ویرانگر و غارت و نابودی محیط زیست ابعاد غول‌آسایی خواهند یافت. این است اوضاعی که در حال شکل‌گیری در کشوری است که حداقل از بعد از جنگ جهانی دوم به این سو یعنی در هفتاد سال گذشته قدرتمندترین و شرورترین قدرت امپریالیستی جهان بوده است. مضاف بر آن، این تحول درونی کاملاً مرتبط است با تشدید خطرناک رقابت میان آمریکا/ناتو با امپریالیست‌های روسیه و چین بر سر تقسیم جهان که طلاهای آن را در جنگ اوکراین می‌بینیم. در پرتوی شکل‌گیری چنین اوضاعی در آمریکا و جهان است که باید به برنامه‌ها و سیاست‌های نیروهای سیاسی ایران از جمله سازمان مجاهدین خلق، نگرست. اتحاد مجاهدین با امپریالیست‌های آمریکایی بر مبنای سیاست پراگماتیستی و به غایت دروغین «دشمن دشمن من، دوست من است» (که کاربست مشخص آن این است که: «چون آمریکا دشمن جمهوری اسلامی است، پس نتیجه می‌شود که آمریکا دوست ما است») به چند دهه می‌رسد. اما اتحاد مستحکم‌تر میان مجاهدین و فاشیست‌های مسیحی بنیادگرا در هیئت حاکمه آمریکا سطح جدیدی از پراگماتیسم معمول مجاهدین است.

دینمداری و زن‌ستیزی

تصادفا دیدار پنس و مریم رجوی در اردوگاه مجاهدین، درست یک روز قبل از آن که دیوان عالی دولت آمریکا حق سقط جنین را در سطح دولت فدرال پس از ۵۰ سال لغو کند، رخ داد. روز بعد مایک پنس در مورد الغای حق سقط جنین توسط دولت فدرال آمریکا، اعلام کرد: «تا زمانی که در تمام ایالت‌های آمریکا حق سقط جنین واژگون شود، نباید از پای بنشینیم». او هشت ماه پیش از دیوان عالی آمریکا خواسته بود که قانون حق سقط جنین (قانون موسوم به «رو در مقابل وید») را ملغا کند و گفته بود، «مردم آمریکا آماده پایان دادن به این استبداد قانونی هستند». فرمان الغای حق سقط جنین در آمریکا پس از پنجاه سال شباهت تاریخی زیادی با فرمان حجاب اجباری روح الله خمینی در سال ۱۳۵۷ دارد که او نیز فرمان ارتجاعی‌اش را با «غربی» خواندن آزادی زنان در پوشش، توجیه کرده بود. همانطور که فرمان حجاب اجباری خمینی شلیک توپ آغاز استقرار یک رژیم بنیادگرایی اسلامی همه‌جانبه بود، در آمریکا نیز هجوم بنیادگرایی مسیحی به حق سقط جنین، گشودن دروازه‌ها به روی لگدمال کردن حقوق پایه‌ای گسترده‌تر مردم و روند پس گرفتن امتیازاتی است که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دولت زیر فشار مبارزات بزرگ جنبش حقوق مدنی، جنبش زنان و جنبش ضد جنگ و جنبش دانشجویی مجبور شده بود به مردم، به ویژه زنان و سیاهان بدهد. لگدمال کردن این حقوق پایه‌ای زمینه‌ساز استقرار تمام و کمال فاشیسم و بنیادگرایی مسیحی در جامعه آمریکا است. امروز رژیم فاشیستی ترامپ/پنس در کاخ سفید نیست اما در دوره زمامداری خود با انتصاب قضاات مورد نظرش به دیوان عالی، زمینه را برای واژگون کردن به اصطلاح «قانونی» بسیاری از حقوق پایه‌ای مردم ایجاد کرد. طبق متمم اول قانون اساسی آمریکا، دین امر خصوصی شهروندان است و اصل «جدایی دین از دولت» به معنای آن است که دین

هرگز نمی‌تواند وارد حوزه‌های عمومی جامعه، به ویژه آموزش و قانون و قضاوت شود. اما فاشیست‌ها این اصل را از محتوای واقعی‌اش کاملاً تهی کرده‌اند. هرچند پیشاپیش، بورژوازی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم و در چارچوب کارزار ضد کمونیستی‌اش، «جدایی دین از دولت» را تبدیل به امری بسیار نسبی کرده بود و حتی از دهه ۱۹۵۰ به بعد واژه «زیر سایه خدا» را به مراسم سوگند روسای جمهوری اضافه کرد، اما امروز فاشیست‌ها کاملاً آن را از محتوای واقعی تهی کرده و با محتوا و تعاریف دلخواهشان پر کرده‌اند. هنگامی که ادعاهای مریم رجوی مبنی بر مخالفت اسلام مجاهدین با زن ستیزی و استبداد و بنیادگرایی دینی و غیره را در این چارچوب بگذاریم، خصلت دروغین آن عریان‌تر می‌شود.

مریم رجوی برای مایک پنس فرش قرمز پهن کرد و در چند محور خصلت «آلترناتیو» مجاهدین را برشمرد و گفت: «اسلام ما، استبداد و زن ستیزی را رد می‌کند. حقوق ملیت‌های تحت ستم را نادیده نمی‌گیرد. ما راه مسیح و راه موسی و راه محمد را جدا نمی‌دانیم. این آلترناتیو با برافراشتن پرچم جدایی دین و دولت، هم راه حل ایران به سوی دموکراسی و هم آنتی تز پدیده شوم بنیادگرایی اسلامی در کل منطقه است.» در همین کلام مختصر می‌توان دید که مخالفت مریم رجوی با «استبداد و زن ستیزی» همانقدر توخالی است که ادعاهای مایک پنس در مورد «سکولاریسم». البته رجوی درست می‌گوید که «راه مسیح و راه موسی و راه محمد» جدا نیست؛ همه ادیان ابراهیمی، ادیان پدرسالار و اشباع شده از روابط برتری مرد بر زن و کمتر از انسان دانستن زن هستند و به طرز عریان و خشونت‌بار بر ضرورت تسلیم زنان به مردان، سلطه پدر و شوهر و هر نرینه‌ای بر جنس مؤنث در خانواده و طایفه و جامعه، تأکید می‌کنند. با این وصف، رژیم‌های دینمدار مدرن که در راس یک نظام سرمایه‌داری نشسته‌اند و آن را اداره می‌کنند، مانند جمهوری اسلامی ایران، کیفیتاً با رژیم‌های دینمدار عصر ماقبل سرمایه‌داری متفاوت‌اند و همان اصول عهد کهنه را در امتزاج با ابزار مدرن عصر سرمایه‌داری، از جمله ابزار فکری عقل‌مدار (راسیونال) و متعارف و حتی «مقبول» و «مطلوب» جلوه دادن اصول اجتماعی فاشیستی، تبدیل به ماشین دهشتناکی کرده‌اند. همه جریان‌های بنیادگرای دینی در جهان اعم از اسلامی و مسیحی و یهودی و هندو و غیره با تمام تفاوت‌ها دارای وجه اشتراک معرفت‌شناختی و سیاسی بسیار مهمی هستند: همه‌شان ضد علم‌اند و همه‌شان دین‌گرایی را عامل عمده در منسجم نگاه داشتن جوامع تحت سلطه‌شان می‌دانند. مایک پنس و جنبش بنیادگرایان مسیحی او بر بخش‌هایی از سنت و کتاب مسیحیت به ویژه کتاب «عهد عتیق» و همچنین «عهد جدید» انجیل تمرکز و پافشاری می‌کنند که به آشکارترین و تهاجمی‌ترین وجه بر تبعیت زنان از شوهران و سلطه شوهران بر زنان و به طور کلی، تسلط مردان بر زنان تأکید می‌کند.

دو منسوخ بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم

مریم رجوی در سخنانش، از «پدیده شوم بنیادگرایی در منطقه» صحبت می‌کند. اما این پدیده شوم دارای خصلت سیاسی و طبقاتی مشخص است؛ یک جنبش سیاسی و جریان دینی-ایدئولوژیکی است که تولد و عروجش کاملاً مرتبط و وابسته به سوخت و ساز و کارکرد نظام سرمایه‌داری جهانی و به این معنا «مدرن» است و نه بازمانده ۱۴۰۰ سال پیش. هرچند آمریکا و دیگر قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی، متفق‌القول در سال ۵۷ راه را برای قدرت‌گیری بنیادگرایان اسلامی در ایران باز کردند، اما بنیادگرایان اسلامی ضدیدت با آمریکا را تبدیل به یک ستون «مشروعیت» خود کردند. به این ترتیب، دینامیک یا تضادی در خاورمیانه حاکم شد که باب آواکیان به عنوان «دینامیک دو منسوخ» تحلیل کرده است. کارکرد این دینامیک آن است که بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم، در عین خصومت، یکدیگر را تقویت می‌کنند و سمت‌گیری با هر یک موجب تقویت هر دو می‌شود. سازمان مجاهدین خلق، در این نزاع، سمت آمریکا را گرفت. اما همانطور که به کرات و در کشورهای مختلف ثابت شده، همدستی و اتحاد با آمریکا یا امپریالیست‌های دیگر هرگز نمی‌تواند سایه شوم بنیادگرایی را از خاورمیانه براند بلکه هرچه بیشتر آن را تقویت می‌کند. در هر گوشه از خاورمیانه و شمال آفریقا که نیروهای اسلام‌گرای «نرم» با آمریکا متحد شده‌اند به تقویت بنیادگرایان اسلامی خدمت کرده‌اند و هر زمان هم که امپریالیست‌ها منافع خود را در خیانت به این اسلام‌گرایان «نرم» دیده‌اند، آن‌ها را کنار زده‌اند. نمونه افغانستان پیش چشم همه است که اسلام‌گرایان «نرم» با وجود خدمتگزاری خالصانه‌شان به امپریالیست‌های آمریکایی، تبدیل به تفاله‌های آن‌ها شدند. مجاهدین هم طعم دوستی امپریالیست‌های آمریکایی را پس از خلع سلاح‌شان بعد از سقوط صدام و در جریان کشتارهای مکرر ساکنان اردوگاه اشرف و لیبرتی در عراق چشیده‌اند. مایک پنس و مریم رجوی در دیدارشان خواستار «ایران غیر هسته‌ای» شدند. شک نیست که «آخوند هسته‌ای» پدیده بسیار ترسناکی است، اما کنترل کیف هسته‌ای مهیب‌ترین سلاح‌های هسته‌ای جهان توسط فاشیست بیماری چون ترامپ که حتی در پایان دوره ریاست جمهوری‌اش به سادگی حاضر به تحویل آن نبود، چطور؟ یا کنترل همان کیف هسته‌ای توسط جریان بنیادگرای مسیحی که مایک پنس نماینده‌اش است و اعتقادات آخرالزمانی دارند؟ عوامفریبانه بر این واقعیت نمی‌توان پرده انداخت که در تاریخ بشر تاکنون فقط یک دولت از بمب اتمی برای کشتار جمعی استفاده کرده است و آن هم امپریالیسم آمریکا بود که در پایان جنگ جهانی دوم بر سر شهرهای هیروشیما و ناگازاکی بمب ریخت. تازه در آن زمان هنوز بنیادگرایان مسیحی دیوانه نفوذ چندان در حکومت آمریکا نداشتند.

مجاهدین ادعا می‌کنند بر خلاف بنیادگرایان اسلامی، دین و دولت را جدا خواهند کرد. اما فقط در صورتی موفق به این کار خواهند شد که محتوای تاریخی «جدایی دین از دولت» را تحریف و تغییر ماهیت دهند! جدایی دین از دولت، به معنای بیرون کردن دین از کلیه حوزه‌های عمومی جامعه و دولت است؛ دولت باید ضامن محدود ماندن دین در حوزه خصوصی شهروندان باشد. از جمله از طریق تصویب قانون اساسی و قوانینی در حوزه‌های مختلف آموزش ابتدایی و عالی؛ بهداشت و درمان؛ اقتصاد و مالکیت و به طور کلی در حوزه اختیارات و وظایف سه قوه مجریه و مقننه و قضایی. بنابراین «جدایی دین از دولت» خواه ناخواه، بیرون از چارچوب افق سیاسی و اجتماعی مجاهدین است. نتیجه منطقی و دینامیک به قدرت رسیدن جریانی که دین‌اش سیاسی است و نه «امری خصوصی»، خلق نوعی تئوکراسی است. گیریم که شکل و ادبیاتی متفاوت از بنیادگرایان اسلامی حاکم داشته باشد و قطعاً شامل پدرسالاری دینی، مغزشویی و ترویج تاریخ‌اندیشی دینی در جامعه خواهد بود. علاوه بر این، قطعاً شامل دفاع از مالکیت خصوصی سرمایه‌داری که در عصر کنونی فقط می‌تواند سرمایه‌داری امپریالیستی افسارگسیخته باشد، خواهد بود. در چارچوب دنیایی که سرمایه‌داری بر آن حاکم است، در هر عرصه از روابط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی که پای دین در میان باشد، بی‌تردید منافع طبقاتی و اجتماعی نیروهای اجتماعی منسوخ و ارتجاعی وابسته به امپریالیسم در میان خواهد بود. بنیادگرایان اسلامی حاکم در ایران و دیگر نقاط خاورمیانه، با وجود این که به تضاد با امپریالیسم رسیدند، اما هدفشان هرگز این نبوده است که از امپریالیسم و مالکیت خصوصی سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن سرمایه‌داری، گسست کنند. بلکه افق اجتماعی و سیاسی و منافع خود را در همین نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی دنبال کرده‌اند. در مورد مجاهدین نیز متفاوت نخواهد بود و این نه تحلیل ما بلکه حک شده در برنامه مجاهدین است.

نمایندگان نظام سرمایه‌داری همواره بر مبنای گزاره منتسب به ناپلئون عمل کرده‌اند. که: «جامعه بدون نابرابری غیرممکن است؛ حفظ نابرابری بدون اخلاقیاتی که آن را توجیه‌پذیر کند ممکن نیست؛ و اخلاقیات توجیه‌گر، بدون دین غیرممکن است». بر پایه همین اعتقاد هنگامی که ناپلئون مصر را فتح کرد، دستور داد تا قوانینی بر اساس اسلام برای اداره مصر نوشته شود.

بسیاری از روشنفکران ایران در اواخر دهه ۱۳۴۰ و دهه ۱۳۵۰ به اشتباه و در عصری که شرایط تاریخی «اصلاح دین» کاملاً به سر آمده و امری مربوط به گذشته شده بود، در دین به دنبال منبعی برای مبارزه با استبداد رژیم شاه و امپریالیسم و عدالت اجتماعی بودند. بنیان‌گذاران مجاهدین و جریان موسوم به «ملی مذهبی» نیز از آن دسته بودند. این مصادف شد با شکل‌گیری اوضاع خاصی در جهان در پنجاه سال گذشته که به ویژه، با به شکست کشیده شدن انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم و ورشکسته از آب درآمدن جنبش‌های ملی‌گرا و گسترش نفوذ بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه رقم خورد. بر بستر چنین اوضاعی، امروز هر سلول دین تبدیل به نطفه اژدهای احیای شکل‌های سنتی ستم و تبعیض اجتماعی شده است. در این اوضاع نیروهایی که هنوز دست از اسلام سیاسی‌شان نکشیده‌اند، دو مسیر در مقابل دارند: هرچه بیشتر جدا کردن سیاست‌ورزی‌شان از مذهب یا هرچه غلیظ‌تر کردن هویت سیاسی دینی‌شان. سازمان مجاهدین هم از این مساله مستثنی نیست. خوش‌باورترین انسان‌ها هم نمی‌توانند قسم «جدایی دین از دولت» مجاهدین را باور کنند. اگر بنیان‌گذاران مجاهدین در دهه ۱۳۵۰ نیت آن را داشتند که از مذهب به عنوان نیروی مثبتی در مبارزه با ظلم و استثمار و جامعه طبقاتی و سلسله‌مراتبی استفاده کنند اما امروز میراث‌داران‌شان چند سال نوری از آن نیت دور شده‌اند. به طوری که متحدین‌شان، امپریالیست‌ها و بنیادگرایان دینی فاشیست و دولت‌های مرتجع منطقه هستند که در ستم و استثمار و حتا تاریخ‌اندیشی دینی تفاوت ماهوی با جمهوری اسلامی و متحدین امپریالیست آن ندارند. کسانی که هنوز با یاد مجاهدین دهه ۱۳۵۰ یا اوایل دهه ۶۰ زندگی می‌کنند و شرافتمندانه با هر شکل از ستم و استثمار ضدیت دارند، باید با این حقیقت روبه‌رو شوند و دست به انتخاب بزنند.

توده‌های مردم در ایران و جهان، برای به دست آوردن رهایی کامل از قید هر نوع ستم و استثمار نیاز دارند که اعتقادات دینی‌شان را دور بزنند و به جای آن جهان بینی و روش و رویکرد علمی نسبت به هستی اتخاذ کنند و به خصوص، اگر واقعاً می‌خواهند ریشه معضلات کنونی جامعه بشری و راه حل آن را بفهمند باید روش و رویکرد کمونیسم نوین را اتخاذ کنند و وارد راه حقیقی مبارزه برای ریشه‌کن کردن هر شکل از ستم و استثمار از طریق انقلاب کمونیستی شوند. این واقعیتی است که در ایران و در دنیای امروز بسیار کسانی هستند که صمیمانه مخالف بی‌عدالتی و ظلم در هر شکل آن‌اند، ولی هنوز به اعتقادات دینی پایبندند. با این وجود، می‌توانند و لازم است که نقش مهمی در کمک به این انقلاب بازی کنند. اما مجاهدین در این زمره نیستند. آنان با فاشیست‌های مسیحی که معتقدند فقط با برده کردن نیمی از بشریت مؤنث می‌توانند جهان را اداره کنند، با کسانی که چاره جهان را در تحمیل اخلاقیات هوموفوبیک و نژادپرستانه و برتری‌طلبی امپریالیستی می‌دانند، کسانی که ضد تفکر انتقادی و ضد علم و ضد فکت اثبات شده دگرگشت تکاملی داروین و انکار کنندگان نابودی محیط زیست بوده و تنها قدرتی هستند که مرتکب جنایت استفاده از بمب هسته‌ای شده‌اند، متحدند و آگاهانه چنین راهی را در پیش گرفته‌اند.

عنکبوت مقدس؛ یک روایت ناقص

حسام سیه سرانی

عنکبوت مقدس فیلم خوبی نیست. نه به خاطر فرم و فیلمنامه و روایت، بلکه به علت نحیف و قسمی بودن نگاهش به مسأله مهم و چالش برانگیز قتل‌های زنجیره‌ای زنان در مشهد توسط سعید حنایی. فیلم قرار است واقع‌گرا باشد و لایه‌های عمیق‌تری از آنچه بود و سپری شد و ریشه‌ها و علل عمقی‌تر آن را برای مخاطب روایت و تحلیل کند؛ اما همه چیز در سطح می‌ماند و در یک دور تکراری از شکار زنان تن فروش و بعد صحنه‌های به قتل رساندن و سپس اطلاع یافتن مطبوعات و پلیس می‌افتد. دو روایت موازی فیلم یعنی زن خبرنگار جسور و روابط خانوادۀ قاتل هم نه تنها کمکی به این تم اصلی نمی‌کنند که بار قاطر و وصلۀ ناجور هم شده‌اند.

کارگردان در روایت ویژه و تکین بودن آن جنایت و ابعاد ایدئولوژیک و اجتماعی‌اش به وضوح ناتوان است. در عوض می‌کوشد با سکانس‌ها یا جملات تکراری از نگرانی مردم پای دکه‌های روزنامه یا نماهای حرم و دیگر امکان مذهبی شهر، این کمبود را جبران کند. حتی خونسردی قاتل در حین انجام جنایت - با بازی خوب مهدی بجزستانی - و آرامش قلبی‌اش که بر تشویش‌های گاه و بی‌گاه او غلبه می‌کند هم نتوانسته اندکی به عمق ماجرا و ابعاد مذهبی آن نفوذ کند.

این ناتوانی البته ربط دارد به ضعف نگاه فیلم نامه، کارگردان و دستیارش (زر امیر ابراهیمی) به مقولۀ اسلامگرایی. همان نگاه کلیشه‌ای لیبرالیستی که بنیادگرایی اسلامی را به «باورهای افراطی و خشن» تقلیل می‌دهد. بدون اشاره به بستر تاریخی-طبقاتی که پدیده اسلامگرایی در بطن آن پرورده و تثبیت و متکامل شد. اشتباه نشود؛ انتظار ما از فیلم، صدور بیانیه سیاسی و تحلیلی نیست! اما اگر سراغ مقولات اجتماعی و خصوصاً با رویکرد رئالیستی می‌روید، باید جامعه و تاریخ و بستر زمانی و مکانی برآمدن و سیر پدیده‌ها را بشناسید. و این مهم‌ترین فقدان محتوایی و نظری فیلم عنکبوت مقدس است.

در فاجعۀ قتل زنان تن فروش در مشهد به دست سعید حنایی، مسأله فقط این نبود که یک فرد مذهبی و حزب‌اللهی بر اساس باورهای افراطی‌اش به راحتی دست به جنایت می‌زد و دچار عذاب وجدان نبود و حتی بخشی از جامعه به حمایت از او برخاست؛ بلکه مسأله ابعاد طبقاتی-سیاسی و جغرافیای فرهنگی‌ای بود که جنایات در بطن آن اتفاق می‌افتاد. سرریز کردن اخلاقیات زن ستیز و نابودگر و مرگ خوی بنیادگرایی اسلامی بود از حکومت و دستگاه ایدئولوژیک و ارزشی آن به جامعه و فرد. سعید حنایی شاید جزو نخستین آتش به اختیاری بود که با اجتهاد شخصی از متن فقه اسلامی و توصیه‌های اولیه و ثانویه آن مبنی بر امر به معروف و نهی از منکر و با هدف پاک کردن و فساد از زمین دست به کار شد. عملکرد او مکتب نمادینی بود از همه آنچه که گروه‌ها و دولت‌های بنیادگرای اسلامی از جمهوری اسلامی خمینی و خامنه‌ای تا امارت اسلامی طالبان و از دولت اسلامی عراق و شام تا بوکوحرام و الشباب بر سر جامعه و خصوصاً زنان آوردند و می‌آورند. همدستی و وحدت نظام حاکم با امثال سعید حنایی، نه چنانکه که فیلم نشان می‌داد در سکوت طی کردن مسأله یا چشم بستن بر آن یا اجرا نکردن حد شرعی شلاق، بلکه بیش از هر چیز مربوط به خصلت یک دولت سرمایه‌داری دینمدار است و همبستگی ایدئولوژیک با قاتل.

ما از شهر مشهد و روابط و خصوصیات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی‌اش در فیلم چیزی نمی‌بینیم؛ جز نماهایی از حرم و لهجه و نام یکی دو محله حاشیه‌ای. به حاکمیت الیگارشی (گروه‌سالاری) مالی-صنعتی-کشاورزی که حول آستان قدس رضوی در مشهد شکل گرفته و تمامی سطوح، شهر را متأثر از خود کرده است، اشاره‌ای نمی‌شود. فیلم ساز حتی نمی‌گوید که تن‌فروشی فقط در اطراف حرم رضوی اتفاق نمی‌افتد و یک شبکه غیر رسمی اما پذیرفته شده خرید و فروش سکس در داخل خود «صحن مقدس» با توجیه شرعی و صیغه و با توافق و اطلاع متولیان آستان قدس همان موقع هم وجود داشت و عمل می‌کرد. ملای مفت خور، حاجی بازاری زن باره، سپاهیان بازنشسته و به پول و دزدی عادت کرده که در همه جای ایران دیده می‌شوند و بیان ویژگی‌های اقلیمی و شهری آن پدیده و آن جنایت مشخص نیستند. مشهد تضاد میان واقعیت انحطاط مفرط اجتماعی و فرهنگی و فقر گسترده در این نظام «مقدس» و ادعاهای آن را به طرزی انفجاری به نمایش می‌گذارد.

از بافت دو پاره شهر مشهد چیزی در فیلم نمی‌بینیم. مشهد شبه عرفی و سکولار و مدرن شده و مشهد کاملاً در چنبرۀ روابط مذهبی گرفتار و تنیده. فیلم به شما نمی‌گوید که مشهد، حاشیه‌خیزترین شهر ایران است و ابعاد این حاشیه‌ها را فقط با وجود مهاجرین افغانستانی یا مزارع کشاورزی در کناره محله خین عرب نمی‌توان توضیح داد. مشهدی که اولین شورش حاشیه‌نشینان پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی را در سال ۱۳۷۱ در کوی طلاب و طبرسی به نمایش گذاشت و همواره یکی از پیچیده‌ترین و چند لایه‌ترین محلات زاغه‌نشین و حاشیه‌ای ایران را در اطراف خود پرورده است.

سیمای فقر و تبعات آن از جمله در پیوند با تن‌فروشی، در فیلم علی‌عباسی کم رنگ و محو و ناموثر است. انگار که «خُب یک عده فقیر و گرسنه و معتاد هستند دیگر» و گویی اگر روزی «پنج سیر شیر افغانی» نکشند و بی‌هوا حامله نشوند و مسئولین رسیدگی کنند و خودشان سر عقل بیایند، می‌شود که فقیر و گرسنه نبود! نگاه فیلم عنکبوت مقدس به مقولۀ فقر، بخشاً مبتلا به همان کلیشه ابتدال نمایش فلاکت است که چند سالی است در سینمای ایران به دست مایه برخی از کارگردانانی تبدیل شده که انگار دیگر سوژه «طبقۀ متوسط ایرانی» رضای‌شان نمی‌کند و بدون اندک اشاره‌ای به اعماق و ریشه‌های فقر، گذرا و بزرگ نمایی شده به حاشیه‌ها و گرسنگان و فلاکت‌شان نوکی می‌زنند و رد می‌شوند تا فیلمی با موضوع «معضل فقر» هم در کارنامه‌شان داشته باشند!

تلسکوپ جیمز وب: «کهکشان‌ها در لبه آغاز زمان»

نامه تقدیر آمیز از یک خواننده نشریه انقلاب ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا - ۱۸ جولای ۲۰۲۲

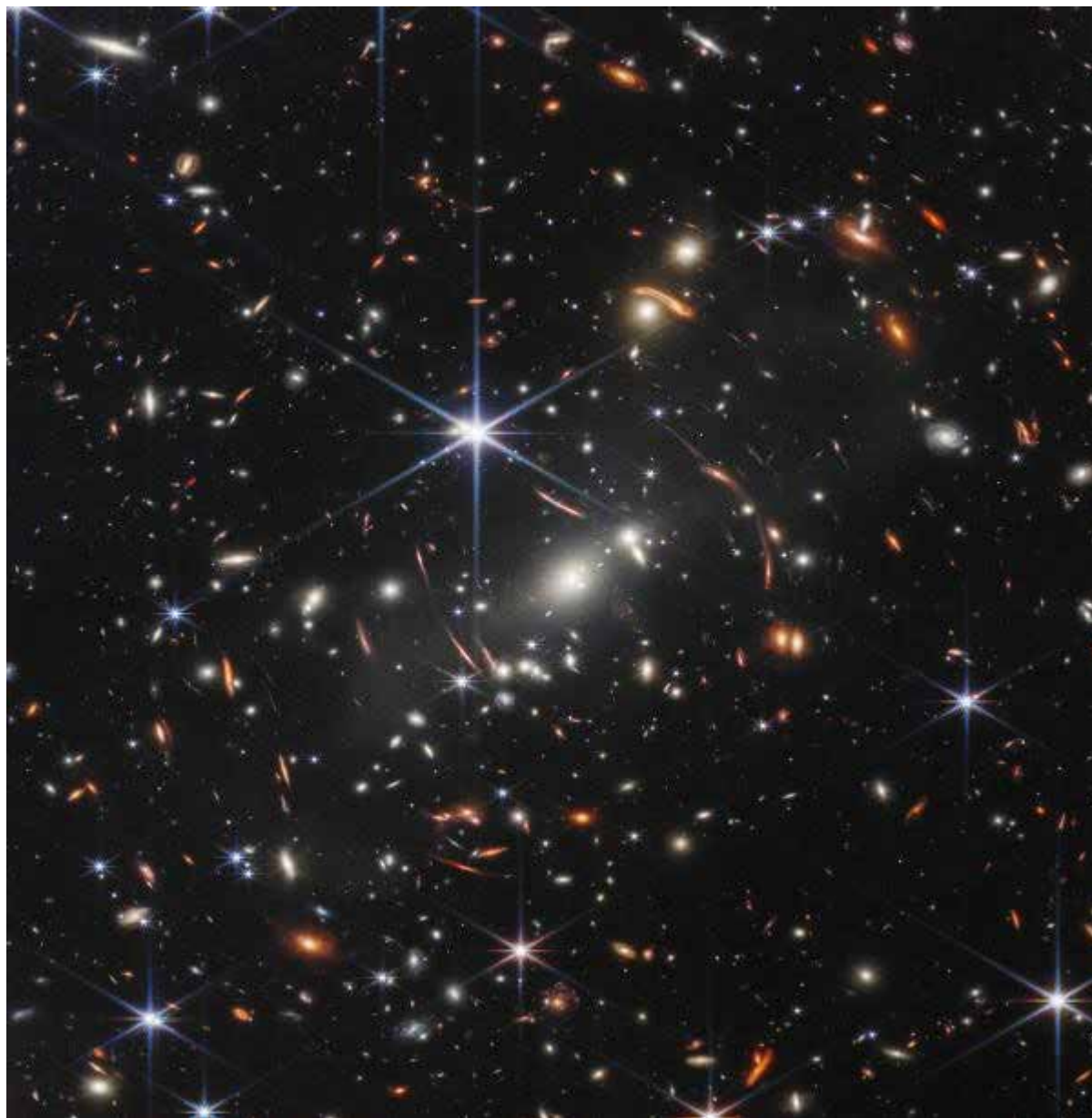
در این هفته قوی‌ترین تلسکوپ جهان، عکس‌های گرفته شده را نشان داد. نیل دو گراس تاپسون ستاره‌شناس برجسته بعد از دیدن این تصاویر، در تیک تاک گفت: «وای خدای من، کهکشان‌ها در لبه آغازین زمان.»



این عکس پنج کهکشان را نشان می‌دهد که هر کدام شامل میلیاردها ستاره می‌باشد. چهار کهکشان نزدیک یکدیگر هستند. این عکس نشان می‌دهد که کهکشان‌ها به چه صورت با یکدیگر تعامل می‌کنند و انرژی حاصل از این برهم کنش، ستارگان جدیدی را تولید می‌کند. (کهکشان پایینی از ۴ کهکشان بالایی بسیار نزدیک‌تر است و با آن‌ها برهم کنش ندارد). کهکشان بالا چاله سیاه بسیار پر جرمی دارد که ۲۴ میلیون برابر خورشید است؛ که به طور فعال مواد را می‌بلعد و انرژی نوری معادل ۴۰ میلیارد برابر خورشید را ساطع می‌کند. منبع عکس ناسا اس‌ا و اس‌ا و اس‌ا تی اس‌سی‌ال.

این تلسکوپ، نماینده پیشرفت عظیمی در توانایی بشر برای دیدن و فهم جهان است. این تلسکوپ توانایی گرفتن امواج ساطع شده از اولین ستاره‌ها از سیزده میلیارد سال قبل را دارد. آنقدر حساس است که می‌تواند گرمای یک زنبور را از فاصله‌ای به اندازه زمین تا کره ماه تشخیص دهد.

به تصویر زیر نگاه کنید، اولین عکس منتشر شده توسط تلسکوپ، تقریباً هر چیزی در این عکس یک کهکشان است. (گروهی از ستارگان که توسط نیروی جاذبه دور هم جمع شده‌اند.) نور این کهکشان‌ها میلیاردها سال قبل منتشر شده است. هر یک از آن‌ها، حاوی صدها میلیارد ستاره هستند و این عکس تنها بخش بسیار کوچکی از آسمان را پوشش می‌دهد



ستاره‌شناسان می‌گویند اگر شما در شب یک دانه شن را در مقابل آسمان بگیرید این دانه شن تقریباً اندازه منطقه‌ای است که صدها میلیارد ستاره در آن قرار دارد که عکس‌های گرفته شده نشان می‌دهند. جهان بی نهایت بزرگ و در حال انبساط است. تلسکوپ جیمز وب به دانشمندان اجازه می‌دهد که به عمیق‌ترین شکلی زمان پیدایش جهان را بررسی کنند. برای دیدن اولین ستاره‌ها که احتمالاً صد میلیون سال بعد از آغاز جهان توسط بیگ بنگ شکل گرفتند. (توضیح درضمیمه ۱) برای فهم بیشتر چگونگی تکامل جهان از این ستاره‌های بسیار آغازین تا به حال و دیدن بلوک‌های بالقوه سازنده حیات در سیارات دیگر. این‌ها مسائل بسیار مهمی هستند. یک بُعد کلیدی در کمونیسیم نوین باب آواکیان رابطه بین حقیقت جویی و رسیدن به کمونیسیم، جهانی ورای استثمار و ستم و تضادهای آشتی‌ناپذیر طبقاتی، است. در این رابطه آواکیان به اهمیت جستجوی حقیقت در مورد واقعیت تأکید کرده است و منظورش از واقعیت، واقعیت وسیع است و نه فقط آنچه فوراً ضروری و مفید می‌باشد. این جستجوگری بخشی از فرایند غنی و چند وجهی است که باید انتقال تاریخی جهان به کمونیسیم را مشخص کند. نقل قول از مقاله «سرمدت از سم حقیقت جویی»



این عکس توسط ناسا صخره‌های کیهانی نامگذاری شده است. چون شبیه آسمانی است که بر فراز قله‌های ناهموار قرار دارد. این جا در واقع منطقه جوانی است که در آن ستارگان ساخته می‌شوند، در سحابی کارینا. (سحابی‌ها مناطق وسیعی هستند از ابرهای گازی و غبار در بین ستاره‌ها که گهواره پیدایش ستارگان جدید از ابرهای غباری و گازی است). این منطقه قبلاً توسط تلسکوپ هابل رویت شده بود اما تصویری که توسط تلسکوپ وب در نور مادون قرمز گرفته شد با وضوح بسیار بالایی گرفته شده است. این تصویر برای اولین بار مناطقی را نشان می‌دهد که قبلاً قابل رویت نبودند و در آن ستاره‌ها متولد می‌شوند. (امواج مادون قرمز، نور مرئی، اشعه ایکس، امواج رادیویی همگی امواج الکترومغناطیسی هستند با فرکانس‌های مختلف، امواج مادون قرمز با فرکانس پایین خود مانند گرما هستند و با چشم غیر مسلح قابل رویت نیست.) انرژی عظیم ستاره‌گان تازه تولید شده در "آسمان" بخشی از تصویر گاز و غبار سحابی را می‌بلعد.

جهش بزرگ در شناخت جهان

دانشمندان گشایشی را که تلسکوپ جیمز وب به وجود آورده با زمانی که ستاره‌شناس مشهور ایتالیایی گالیله در سال ۱۶۰۹ با تلسکوپ دست سازش برای نخستین بار به آسمان نگاه کرد، مقایسه می‌کنند. هرچایی را که او نگاه می‌کرد چیزی جدیدی را می‌دید که هرگز تصورش را نمی‌کرد. گالیله از تلسکوپ‌هایی که با دست ساخته بود برای رصد قمرهای دیده نشده مشتری و مدار زهره استفاده کرد. اکتشافات او دیدگاه غالب در مورد زمین محور بودن عالم را به چالش کشید. قدرتمندان کلیسا گالیله را تهدید به شکنجه و مرگ کردند که اگر جرأت کند و کشف خود را برای جهان منتشر کند. کشفی که درک کلیسا که زمین مرکز عالم است را رد می‌کرد. تلسکوپ جیمز وب یک میلیون و ششصد هزار کیلومتر با زمین فاصله دارد. در نقطه‌ای که هوا، آب و گرمای زمین نمی‌تواند مانع دیدن تصاویر شود. نوری که این تلسکوپ «می‌بیند» در محدوده نوری که چشم انسان توانایی دیدن دارد، نیست بلکه اساساً در محدوده‌ای است به نام مادون قرمز (نور مادون قرمز ارتباط نزدیکی با گرما دارد). این دستگاه‌ها یک شاهکار فنی شگفت‌انگیز هستند. این‌ها برای دیدن در سرمای منفی ۲۳۱ درجه باشند که نزدیک به صفر مطلق (سردترین دمای ممکن) است تا گرمای خود تلسکوپ نتواند تأثیرگذار بر روی سیگنال‌های ضعیفی که از ستاره‌ها و سیاره‌ها می‌آیند باشد. این نتیجه سی سال کار بیست هزار دانشمند، مهندس و دیگران از چهارده کشور بوده است. این تأکید می‌کند به این واقعیت که علم یک فعالیت جمعی است و هیچ مرزی را نمی‌شناسد و این دستاورد گران‌بها، متعلق به کل بشریت است. دانشمندی که تلسکوپ را هدایت می‌کنند در این هفته پنج عکس را منتشر کردند. آن‌ها یک فشرده‌ای از کارشان دادند که این تلسکوپ در چه محدوده‌هایی کار خواهد کرد. در عکسی که با عنوان دیگ فیلد توضیح دادیم که در آن کهکشان‌ها را از میلیاردها سال قبل نشان می‌داد دانشمندان می‌خواهند توسط وب عکس‌هایی بگیرند از ستارگان آغازین شاید صد میلیون سال بعد از بیگ بنگ. در عکس بعدی نیولا دو تصویر را نشان می‌دهد از ستاره‌ای که منفجر شده است. و امواجی از گاز و غبار را در فضا پخش کرده است. تقریباً تمام آن عناصری که جهان ما را درست کرده‌اند. تقریباً تمامی عناصری که جهان ما

را تشکیل داده‌اند مثل کربن و اکسیژن محصولی هستند که در قلب این اجاق‌های هسته‌ای ستاره‌ای به وجود آمدند و توسط انفجارهای شیبه این پخش می‌شوند. این سنگ بنایی بود برای جهانی پیچیده‌تر و زندگی. تلسکوپ جیمز وب درک ما را در این باره بسیار گسترش خواهد داد. و نوید گشایش‌های جدیدی برای جستجوی زندگی در سیارات دیگر را می‌دهد.

باید به این نکته فکر کنیم که حتی در جامعه و دنیایی مانند این که در آن نظام سرمایه‌داری امپریالیستی به طور کلی حقیقت و علم و روش علمی را تحریف می‌کند و در هم می‌ریزد می‌تواند چنین تلسکوپی را ارائه دهد (پایین را بنینید) و همزمان این دانش علمی را برای بخش مهمی از بشریت در دسترس قرار ندهد. در مقابل مسئله این جاست که در جهانی که این ستم‌ها وجود ندارند چه پتانسیل عظیم و غیر قابل تصویری در آن جامعه می‌تواند وجود داشته باشد. باب آوکیان می‌گوید: «کمونیسم پایان شکوفایی و تخیل نیست بلکه دامنه و فزاینده‌ای بسیار وسیع به آن می‌دهد. در یک رابطه دیالکتیکی و در یک مفهوم کلی به عنوان بخشی از معرفت‌شناسی علمی سیستماتیک و جامع برای درک و دگرگونی واقعیت در مقیاسی بزرگ‌تر به تخیل پرواز خواهد داد.» (پایه‌ها ۴ سی)



این عکس دو تصویر است که از دو دستگاه متفاوت جیمز وب از یک ستاره در حال مرگ گرفته شده است. در فاصله ۲۵۰۰ سال نوری از زمین. (یک سال نوری فاصله‌ای است که نور طی می‌کند. معادل ۹/۷ تریلیارد کیلومتر) زمانی که یک ستاره سوختش تمام می‌شود یک سری مراحل بخصوص را پشت سر می‌گذارد. هر مرحله به صورت یک پوسته در این تصویر دیده می‌شود. ستاره کم نور در سمت راست تصویر برای اولین بار دیده می‌شود. این ستاره، همان ستاره‌ای است که تمام مواد اطراف را در تصویر به بیرون پرتاب کرده است. ستاره درخشان‌تر در تصویر جوان‌تر است. این غبار و موادی که از آن خارج می‌شود مناطق اطراف آن را غنی می‌کند. این غبارها ممکن است میلیاردها سال در فضا سفر کنند و در نهایت به بخشی از یک ستاره یا سیاره تبدیل شوند. منبع: همانجا

ضمیمه یک

رازهای کثیف ناسا و جیمز وب

برخی از دانشمندان به شدت از نامگذاری این ماهواره انتقاد کردند. در اوائل ۱۹۶۰ جیمز وب رئیس ناسا بود. ناسا نهاد حکومت آمریکا در زمینه هوا فضا است که در سال ۱۹۵۸ پس از پرتاب ماهواره اسپوتنیک توسط شوروی (به سال ۱۹۵۷) تأسیس شد. طبقه حاکمه آمریکا وقتی دید رقیب امپریالیست آن ممکن است در عرصه تکنولوژی و ساخت موشک از آن‌ها جلو بیفتند وحشت کرد. این باصطلاح عصر طلایی ناسا بود؛ زمانی که دولت پروژه‌های عظیمی را که ارتباط نزدیکی با آمادگی نظامی آن‌ها در رقابت و جنگ با شوروی داشت و برای اثبات این که آمریکا در همه چیز «شماره یک» است تأمین مالی می‌کرد. جیمز وب رئیس ناسا در این دوره بود. وی پیش از این جایگاه بالایی در وزارت خارجه داشت. وی در دپارتمانی از این وزارتخانه فعال بود که جنگ روانی علیه رقبایش را پیش می‌برد. جیمز وب در زمانی که در وزارتخانه فعال بود، معروف بود که افراد ال. جی. بی. تی را پاکسازی می‌کرد. چندین دانشمند برجسته در سرمقاله مهم ساینتفیک امریکن از ناسا خواستند که نام جیمز وب را تغییر دهند. (برخی پیشنهاد کردند که تلسکوپ را به نام هاریت تابمن نامگذاری کنند؛ کسی که از ستارگان شب برای یافتن سمت شمال جهت فراری دادن برده‌های جنوب آمریکا به سوی آزادی، استفاده می‌کرد). ناسا قول تحقیق و جواب را به آن‌ها داد؛ چیزی که هیچ‌وقت متحقق نشد. زمانی که جو بایدن اولین عکس را از جیمز وب نشان داد این سنت کثیف را ادامه داد و گفت: «این ستارگان به دنیا یادآوری می‌کنند که آمریکا می‌تواند کارهای بزرگ انجام دهد و به مردم آمریکا و فرزندان ما یادآوری می‌کند که هیچ چیزی خارج از توانایی ما نیست.» چه بیانیه نفرت‌انگیز و دروغ بزرگی: زدن مهر تجارتنی آمریکا بر نوری که میلیاردها سال پیش از ستاره‌ها ساطع شده است. حقیقت این است که علم اساساً امری بین‌المللی و محصول بشریت و متعلق به وی است. در همین پروژه وب افراد بسیاری از کشورهای مختلف درگیر بوده‌اند. بله آمریکا و

کشورهای ثروتمند دیگر دارای منابع برای چیزهایی مانند ساختن این تلسکوپ هستند، اما این منابع حاصل استثمار گسترده و وحشیانه مردم سراسر جهان توسط آنهاست. هیئت حاکمه آمریکا که با منطق سرمایه‌داری که همه چیز را بر پایه سود و رقابت قضاوت می‌کند درهم تنیده است، تنها ذره‌ای از ثروت‌اش را برای علم خرج می‌کند.

ضمیمه دو

چند مفهوم کلیدی در علم ستاره‌شناسی

مهبانگ:

طبق نظریه علمی تا کنونی، منشأ جهان ما از رویدادی به نام مهبانگ آغاز شد که ۱۳/۸ میلیارد سال قبل اتفاق افتاده است. مهبانگ، جهانی را که ما می‌شناسیم با انبساط عظیمی آغاز کرد که هنوز ادامه دارد.

کهکشان:

کهکشان گروه بزرگی از ستارگان هستند که توسط نیروی گرانش کنار هم قرار گرفته‌اند. یک کهکشان متعارف می‌تواند صد میلیارد ستاره داشته باشد. تخمین زده می‌شود که صد میلیارد کهکشان وجود دارد. بسیاری از ستارگان سیاره‌هایی دارند که به دور آن می‌چرخند.

اشعه مادون قرمز:

نور مرئی، امواج رادیویی، تابش مادون قرمز و اشعه ایکس همگی امواج الکترومغناطیسی هستند با فرکانس‌های متفاوت. چشم ما فرکانس امواج مرئی را به شکل رنگ درک می‌کنند. تابش مادون قرمز فرکانس پایینی دارد که چشم ما توانایی دیدن آن را ندارد. این تابش ارتباط نزدیکی با گرما دارد.

سرعت نور و در زمان به عقب برگشتن و مشاهده کردن:

نور با سرعت بسیار سریع اما متناهی حرکت می‌کند که سیصد هزار کیلومتر در ثانیه است. سال نوری یعنی مسافتی که نور در یک سال می‌پیماید. کهکشان‌های دور دستی که جیمزوب به ما نشان می‌دهد، به طور مثال آن‌هایی که ۱۳ میلیارد سال نوری دور هستند به این معناست که نوری که از آن ستاره‌ها به ما می‌رسد متعلق به ۱۳ میلیارد سال پیش است. یعنی وقتی جیمزوب از آن‌ها عکس می‌گیرد این تصویر متعلق به ۱۳ میلیارد سال قبل است.

جابه‌جایی (شیفت) قرمز:

زمانی که یک جسم متحرک موجی را به بیرون می‌فرستد، هنگامی که به سمت شما در حرکت است طول موجش کوتاه‌تر می‌شود و زمانی که از شما دور می‌شود طول موجش بلندتر می‌شود. صدا یک موج است. به طور مثال وقتی آمبولانسی به شما نزدیک می‌شود صدای آن بلند می‌شود که منطبق است بر کوتاه شدن طول موجش، یعنی فرکانسش بیشتر می‌شود. وقتی آمبولانس از شما دور می‌شود طول موج آن «کشیده می‌شود» و صدای آن کمتر می‌شود. هنگامی که ستاره‌شناسان نورها را از فاصله دور مشاهده می‌کنند باید این مسئله در نظر داشته باشند و وارد محاسبات خود بکنند. آن‌ها باید توجه کنند که جهان، خودش در حال انبساط است و نوری که از منابع دور می‌آید هنگام رسیدن به ما «کشیده شده است». نوری که در ابتدا آبی بوده است می‌تواند به شکل قرمز به تلسکوپ برسد و به اصطلاح «جابه‌جایی قرمز» در آن شده باشد. این «جابه‌جایی قرمز» می‌تواند آنقدر باشد که وقتی به ما می‌رسد با چشم قابل رویت نباشد. یعنی به صورت نور مادون قرمز یا حتی به شکل مایکروویو باشد.

«انسان‌ها به آن چه مذاهب «بهشت» می‌خوانند نگاه می‌کنند. ستاره‌ها و کهکشان‌ها را می‌بینند. می‌توانند بخش کوچکی از این دنیای وسیع را ببینند و وسعت عظیم تر آن را تصور کنند. یا می‌توانند به مقیاس کوچک تری با میکروسکوپ نگاه کنند و یک میکروب کوچک یا چیز دیگری را ببینند و از این که در داخل آن چه می‌گذرد، بهت زده شوند. می‌توانند به رابطه بین آن چه می‌توانند با یک میکروسکوپ ببینند با آن چه توسط تلسکوپ می‌توانند ببینند، فکر و تأمل کنند. این یک کیفیت اساسی نوع بشر است. انسان‌ها همیشه این تلاش را خواهند کرد. حتا فکر سرکوب این کیفیت نباید کرد و همیشه باید آن را به رسمیت شناخت و می‌توان و باید امکان عرض اندام هرچه کامل تر آن را فراهم کرد.

کمونیسم هرگز نقطه پایانی بر بهت و تعجب، تصور کردن و «نیاز به شگفت‌زدگی» نخواهد بود و درگیر هیچ شکل از سرکوب آن نخواهد شد. برعکس! به تمام این‌ها، چشم‌اندازی بسیار عظیم تر و فزاینده خواهد داد. تصور کردن را در رابطه‌ای دیالکتیکی با درک سیستماتیک و جامعی از بینش و روش علمی در درک و تغییر واقعیت، در ابعادی بسیار غول‌آسازتر به پرواز در خواهد آورد.» (باب آواکیان، پایه‌ها ۴:۳۰)

حل صحیح تضاد میان محاسبه ارزش مصرف و ارزش در اقتصاد سوسیالیستی

اقتصاد سیاسی مارکسیستی - بخش بیستم و پنجم

واقعیت کمونیسم چیست؟

در شماره پیش در مورد تمایز حسابرسی در اقتصاد سوسیالیستی با حسابرسی در اقتصاد سرمایه‌داری بحث کردیم و گفتیم:

اگر در اقتصاد سوسیالیستی، حسابرسی و دفترداری از نوع سرمایه‌داری اتخاذ شود، مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید به ضد خود تبدیل شده و صرفاً در حرف باقی می‌ماند. بخش مهمی از این «حسابرسی سوسیالیستی» حل صحیح تضاد میان محاسبه ارزش مصرف و ارزش در اقتصاد سوسیالیستی است.

می‌دانیم که ارزش مصرف و ارزش مبادله (ارزش) دو مقوله مربوط به سرمایه‌داری است. اما این مقوله‌ها در اقتصاد سوسیالیستی نیز وجود دارند زیرا اقتصاد سوسیالیستی با وجود آن که از سرمایه‌داری گسست کرده است اما هنوز نیازمند نهاد و سازمانی است که تولید اجتماعی را محاسبه کند و «میان توانایی من و توانایی تو برابری ایجاد کند.» این همان «روابط ارزش» است که در سوسیالیسم باید تضمین شود اما دائماً محدود شود. در واقع، اصل «از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه کارش» که در اقتصاد سوسیالیستی حاکم است، چنین ضرورتی را بیان می‌کند. پس: هرچند جامعه سوسیالیستی یک صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی کاملاً متمایز از سرمایه‌داری است، اما جامعه‌ای در حال «گذار» است: از سرمایه‌داری گسست کرده است ولی هنوز به کمونیسم که در آن اصل «از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش» حاکم است، نرسیده است: «در جامعه کمونیستی، دیگر موضوع حق و حقوق که با متریک‌های برابری اندازه‌گیری می‌شود، انگیزه و قوه محرکه مردم نخواهد بود. ... دیگر متریکی که این تعادل‌ها را برقرار کند ضروری نخواهد بود و موجود هم نخواهد بود. آن جامعه در یک فرآیند غنی دگرگونی انقلابی و فائق آمدن بر تولید کالایی و آفرینش وفور بادوام و آگاهی بسیار بالا متحقق خواهد شد - با نابودی چهار کلیت. در جامعه کمونیستی فرد پیوند لاینفک خود را با جامعه درک کرده و دغدغه‌های متقابل میان انسان‌ها و تلاش برای تحقق نیک بختی مشترک به وی انگیزه خواهد داد. توانایی افراد و ابزارشان به طور آگاهانه به مثابه بخشی از ماتریکس جامعه درک خواهد شد. افراد به دلیل توانایی‌هایشان دارای جایگاه و منزلت اجتماعی خاص نخواهند شد. رسیدن به کمونیسم یک پروسه تاریخی مبارزه و دگرگونی‌های انقلابی است. این یک انقلاب تام است. «تام» در اینجا کلمه زشتی نیست. معنای یک انقلاب همه جانبه را می‌دهد.»

در شماره قبل گفتیم که: هدف جامعه سوسیالیستی، رسیدن به کمونیسم در جهان است و همین هدف، مختصات اقتصاد سوسیالیستی را در هر کشوری که انقلاب کمونیستی به پیروزی رسیده و سوسیالیسم برقرار می‌شود، تعیین می‌کند: در کشور سوسیالیستی، هدف گسستن از جامعه تولید و مبادله کالایی و شکل دادن به جامعه تولید ارزش مصرف، و به عبارت دیگر بیرون زدن از «روابط ارزش»، کلیه رویکردها و سیاست‌ها را تعیین می‌کند.

پس، حل صحیح تضاد میان محاسبه ارزش مصرف و ارزش در اقتصاد سوسیالیستی بخش مهمی از حسابرسی در اقتصاد سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. در اقتصاد سرمایه‌داری، تضاد ارزش مصرف و ارزش، قوه محرکه‌ای بنیادین در سرمایه‌داری است. باب آواکیان چنین تشریح می‌کند:

سرمایه‌داری سیستمی است که تولید و مبادله کالایی عمومیت می‌یابد. کالا یعنی هر چیزی که برای مبادله (فروش) تولید می‌شود. این، متفاوت است با زمانی که همان چیز برای استفاده شخصی (و نه برای مبادله آن با دیگری) تولید می‌شود. ... کالاها یک تضاد بنیادین در خود دارند: تضاد بین ارزش مصرف و ارزش مبادله. گ ارزش مصرف به این واقعیت مرتبط است که به منظور مبادله یک کالا (فروخته شدن آن)، باید فرد یا کسانی باشند که آن کالای مشخص را مفید بدانند (به آن نیازمند باشند یا مطلوب آن‌ها باشد). ارزش مبادله به این واقعیت اشاره دارد که ارزش هر چیزی که به عنوان کالا مبادله می‌شود، برابر است با مقدار زمان کار اجتماعاً لازم که برای تولید آن مورد نیاز است. ... سیستم سرمایه‌داری شامل عمومیت‌یابی تولید و مبادله کالایی است. در جامعه سرمایه‌داری، چیزها عمدتاً برای مبادله (فروش)

تولید می‌شوند و مشخصه دیگر سرمایه‌داری این است که نیروی کار (توانایی کار کردن، به طور کلی) نیز یک کالا است: افرادی که استخدام می‌شوند، کالایی را که از آن خودشان است (یعنی، نیروی کارشان، توانایی کار کردنشان) را با کالای دیگر که پول (دستمزد یا حقوق) است، مبادله می‌کنند تا اینکه مبنایی برای خرید سایر کالاها مانند غذا، لباس و ... داشته باشند. «راز» توسعه سرمایه‌داری، این است که نیروی کار نوع ویژه‌ای از کالا است: استفاده نیروی کار توسط کارفرما-سرمایه‌دار، می‌تواند ثروت (ارزشی) بیشتر از آن مقدار ارزشی که در قالب دستمزد (یا حقوق) به او پرداخت می‌شود، بیافریند. بنابراین آنچه که در تظاهر بیرونی‌اش، «مبادله‌ای برابر» به نظر می‌رسد - دستمزد یا حقوق در ازای کار- در واقع مبادله‌ای نابرابر است. کسی که استخدام شده است، فقط به میزان زمانی که برابر با میزان ارزش دستمزد یا حقوق‌اش است، کار نمی‌کند؛ آن‌ها باید برای تولید ارزشی مازاد - ارزش اضافی - که توسط کارفرمایان، سرمایه‌دار، انباشت و تصاحب می‌شود، ساعاتی مازاد کار کنند. اگر مایل به انجام چنین کاری نباشند، اخراج خواهند شد... همین امر، منبع سود سرمایه‌دارانه است و رابطه اساسی مبتنی بر استثمار سرمایه‌داری را نمایندگی می‌کند. ... این استثمار بخشی از تضاد اساسی سرمایه‌داری، تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است. تضاد اساسی به این واقعیت اشاره دارد که از سویی تولید به طریقی شدیداً اجتماعی انجام می‌گیرد؛ تولیدی که اغلب با حضور هزاران هزار نفر که در مکان‌های متفاوت برای تولید کالایی که بنا است به فروش برسد (اعم از غذا، لباس، کفش، ماشین، توپ فوتبال یا سایر محصولات) انجام می‌گیرد، به نوبه خود بخشی از یک سیستم کلی تولید است که میلیون‌ها و در نهایت میلیاردها انسان را در برمی‌گیرد. در حالی که محصول این کار (یعنی کالاها) به صورت خصوصی تصاحب می‌شود؛ کالاها توسط سرمایه‌دارانی به فروش می‌رسد که برای تولیدشان کار نکرده‌اند بلکه برای تولید، کار دیگران را به خدمت گرفته‌اند. رابطه بین سرمایه‌داران (بورژوازی) و آن‌هایی که توسط سرمایه‌داران استثمار می‌شوند (پرولتاریا) یکی از نیروهای محرکه‌های سیستم سرمایه‌داری است. اما نیرو محرکه دیگر، که حتی قاطع‌تر و تعیین‌کننده‌تر از اولی است، آناشرشی این سیستم است. این موضوع به تضاد پایه‌ای بین ارزش مصرف و ارزش مبادله برمی‌گردد. به منظور تولید محصولات که به قصد فروش تولید می‌شوند، سرمایه‌داران باید پول خرج کنند (یعنی سرمایه‌گذاری کنند). این پول خرج خرید نیروی کار (استخدام افراد در ازای دستمزد یا حقوق)، مواد خام، ماشین و سایر وسایل تولید می‌شود. با این حال، ... هیچ تضمینی برای بازگشت سودآور سرمایه ... وجود ندارد. ... اگر آن‌ها نتوانند به «بازگشت سودآور» سرمایه دست یابند و حتی نتوانند آنقدری بازگشت داشته باشند که با میزان سرمایه‌گذاری‌شان «سربه‌سر» شود و این روند ادامه یابد، رقابت را به سایر سرمایه‌داران می‌بازند و ممکن است نهایتاً به طور کلی «ورشکست شوند». این نیروی محرکه‌ای است که موجب می‌شود، سرمایه‌داران به طور مداوم در جستجوی شرایطی باشند که منطبق بر آن بتوانند افراد را هر چه شدیدتر استثمار کنند- با به خدمت گرفتن افراد با دستمزد پایین، مانند دستمزدهای روی خط گرسنگی (یا نزدیک به گرسنگی) که به افراد، از جمله به کودکان در کارگاه‌های عرق‌ریزان و معادن در جهان سوم می‌پردازند. ... رقابت بین سرمایه‌داران و آناشرشی‌ای که همراه این رقابت است در مقیاسی عظیم رخ می‌دهد که شامل تولید و مبادله در سطح جهانی است و سرمایه همواره نیازمند آن است که برای «نهادهایش» منابع ارزان‌تری به دست آورد (از جمله مواد خام و همچنین افرادی که استثمار می‌شوند) و در این امر هیچ توجهی به هزینه‌هایی که بر انسان و طبیعت تحمیل می‌کند ندارد. و به این معنا، تخریب ناشی از آن نیز مقیاسی عظیم و دائماً گسترده‌تری دارد. ... تضادهای معرف این سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی، از جمله رقابت بین قدرت‌های امپریالیستی، به نوبه خود و به طور مکرر منتهی به جنگ می‌شود. ... با وجود تمام پیچیدگی‌های موجود، اما همه این‌ها نهایتاً در تضاد پایه‌ای ذاتی کالاها یعنی تضاد میان ارزش مصرف و ارزش مبادله- و طریقی که این تضاد در شیوه تولید سرمایه‌داری تبارز می‌یابد، ریشه دارند؛ شیوه تولیدی که پیامدهای وحشتناکی برای بشریت و آینده‌اش دارد. انقلاب سوسیالیستی، با هدف نهایی جهان کمونیستی، می‌تواند این تضاد پایه‌ای و هر چه را که وابسته به آن است، پایان دهد. انقلاب سوسیالیستی این کار را با حرکت به سوی محو مالکیت خصوصی وسایل تولید؛ محو تصاحب خصوصی محصولات تولید شده و محو نهایی تولید محصولات به عنوان کالا محقق می‌کند. انقلاب سوسیالیستی نیروهای تولیدی جامعه را به طریقی اجتماعی شده و برنامه‌ریزی شده، جهت تولید چیزها بر اساس آنچه در تأمین نیازهای توده‌های مردم و در نهایت کل بشریت مفید است سازمان می‌دهد و توزیع را بر اساس نیاز، نه بر اساس ارزش مبادله‌ای پیش می‌برد.» (باب آواکیان: ۲۰۲۱)

تضاد بنیادین میان ارزش مصرف و ارزش مبادله در سرمایه‌داری، سرمنشاء تضادهای پیچیده‌تر، بحران‌ها، گسترش فقر و بیکاری، نابودی محیط زیست و جنگ‌های ویرانگر است. اما این تضاد در سوسیالیسم هم به شکلی دیگر ادامه می‌یابد و چنانچه به طور صحیح حل نشود، تبدیل به عاملی در باز کردن راه احیای سرمایه‌داری در کشور سوسیالیستی می‌شود.

کتاب شانگهای تأکید می‌کند که، دسته‌بندی‌های ارزشی (value categories) در حسابرسی اقتصادی سوسیالیستی با دسته‌بندی‌های ارزشی در اقتصاد سرمایه‌داری تفاوت بنیادین دارند. با این وصف، بقایای نظام اقتصادی مالکیت خصوصی و بخشی از نظام کالایی هستند و حق بورژوازی را تجسم می‌بخشند. به همین علت، درک ماهیت آن‌ها، برای تضمین خصلت سوسیالیستی اقتصاد به طور عام و به طور خاص، تضمین این که همواره تولید ارزش مصرف بر تولید ارزش الویت داشته باشد مهم است. شانگهای می‌نویسد: «ذخایر سرمایه‌ای، هزینه‌های تولید، سودها و سایر دسته‌بندی‌های ارزشی در نظام حسابرسی اقتصادی سوسیالیستی با مالکیت سوسیالیستی همگانی مرتبطند. بنابراین، روابط تولیدی مشخصی را منعکس می‌کنند و با سرمایه، هزینه‌های تولید، سودها و سایر دسته‌بندی‌های ارزشی در نظام حسابرسی اقتصادی سرمایه‌داری فرق می‌کنند. سرمایه در سرمایه‌داری، ارزشی است که ارزش اضافه تولید می‌کند، و دسته‌بندی ارزشی بازتاب روابط استثماری است ... وجوه سرمایه‌ای در مؤسسه دولتی سوسیالیستی، آن بخش از ثروت انباشت شده دولتی است که برای تولید و عملیات‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. استفاده هر مؤسسه از این وجوه در تولید و فعالیت‌های عملیاتی تابع ضروریات قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی است که عبارتست از رفع نیازهای فزاینده دولت و خلق و به بازتولید گسترش‌یافته تولید خدمت می‌کند. ... سودهای سرمایه‌داری ارزش اضافه تغییر شکل یافته‌ای است که توسط سرمایه‌داری تصاحب می‌شود. سودها در مؤسسات سوسیالیستی، درآمد خالص اجتماعی هستند که توسط توده‌های کارکن آفریده شده‌اند. این سودها به دو شکل یعنی سودهای واگذار شده و مالیات‌ها در دست دولت متمرکز می‌شوند و عمدتاً برای توسعه تولید سوسیالیستی و ارتقا سطح معیشت و استاندار زندگی مردم مورد استفاده قرار می‌گیرد. ... تحت شرایط معینی دولت سوسیالیستی می‌تواند به برخی مؤسسات اجازه دهد که فقط دخل و خرجشان را یکی کنند و حتی با ضرر به کار خود ادامه دهند. مثلاً برای آنکه قابلیت‌های صنعتی در سراسر کشور به طور موزون توزیع شود، در مناطق عمقی کشور صنایع محلی توسعه یافته‌اند. در میان این‌ها ممکن است برخی مؤسسات بدلیل شرایط نامساعد تا مدتی سوددهی نداشته باشند. ... مثال دیگری را در نظر بگیریم. برخی مؤسسات تولیدی که محصولات صنعتی معینی را تولید می‌کنند (به ویژه محصولات جدید، مواد جدید و محصولاتی که برای تقویت کشاورزی لازمند) ممکن است طی دوره زمانی معینی ضرر بدهند. ... از تحلیل فوق می‌توان دریافت که منابع سرمایه‌ای، هزینه‌ها، سودها و سایر دسته‌بندی‌های ارزشی در حسابرسی اقتصادی سوسیالیستی بازتاب روابط تولیدی سوسیالیستی می‌باشند. این دسته‌بندی‌ها توسط پرولتاریا برای ساختمان سوسیالیستی به خدمت گرفته می‌شوند.» (کتاب شانگهای، فصل هشتم)

در سال ۱۹۷۶، بخشی از حزب کمونیست چین که تبدیل به مفر فرماندهی بورژوازی نوین شده بود و برنامه احیای سرمایه‌داری را داشت، پس از مرگ مائوتسه دون موفق به قلع و قمع کمونیست‌های انقلابی و کسب قدرت شد و با تکیه بر قدرت دولتی‌اش سرمایه‌داری را در چین احیاء کرد. این یک واقعه تاریخی و جهانی بسیار مهم بود که دروازه‌ها را به روی توسعه افسارگسیخته سرمایه‌داری - امپریالیستی نه فقط در چین بلکه در سراسر جهان باز کرد. پیش از این واقعه، یکی از جدال‌های مهم کمونیست‌های انقلابی و مائوتسه دون در حزب کمونیست چین، علیه خط‌مشی اولویت دادن به تولید ارزش و در فرماندهی قرار دادن سود بود. کمونیست‌های انقلابی، توده‌های کارکن در کارخانه و بارانداز و مزارع کمونی را فرا می‌خواندند تا به این خط‌مشی انتقاد کنند و تولید ارزش‌های مصرفی برای تأمین نیازهای دولت و مردم را در الویت قرار دهند و محاسبه ارزش را تابع محاسبه ارزش مصرف کنند. این بورژواها، از نظام حسابرسی سوسیالیستی در کشور شوروی که پیشاپیش سرمایه‌داری در آن احیاء شده بود تعریف و تمجید کرده و از آن الهام می‌گرفتند. به همین جهت، کتاب شانگهای، نظام حسابرسی سوسیالیستی را با نظام حسابرسی در شوروی سرمایه‌داری را که عنوانش «حسابرسی تام اقتصادی» بود، مقایسه می‌کند و می‌گوید، هدف این نوع حسابرسی عبارت بود از قراردادن سود در فرماندهی اقتصاد و مهم‌ترین شاخص آن برای مؤسسات تولیدی، سود و نرخ سود بود. کتاب شانگهای می‌نویسد: «در واقع هر مؤسسه نوع و کمیت تولیدش را برحسب سودهایی که انتظار می‌رود تعیین می‌کند. مؤسسات برای افزایش سود می‌توانند کارگران را اخراج کنند و برای کاهش هزینه‌های تولید، شدت کار را بالا ببرند. این "نظام حسابرسی تام اقتصادی" که سود را در مقام فرماندهی قرار می‌دهد، تبدیل به یک نظام استثمارگرانه شده که از سوی بورژوازی بوروکرات - انحصاری رویزیونیست شوروی بر مردم زحمتکش اتحاد شوروی تحمیل شده؛ و وسیله مهمی برای احیای سرمایه‌داری در اتحاد شوروی بوده است. بنابراین می‌توانیم بینیم که در تحلیل نهایی، در نظام حسابرسی اقتصادی سوسیالیستی تضاد بین محاسبه ارزش مصرف و ارزش خود را به شکل مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی، میان راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری به نمایش می‌گذارد. فقط با درک این حلقه کلیدی در مبارزه بین دو طبقه و دو راه، و تحدید حق بورژوازی در عرصه حسابرسی ارزشی است که ما می‌توانیم این تضاد را بطور صحیح درک و حل کنیم؛ محاسبه ارزش را تابع محاسبه ارزش مصرف کنیم و مانع آن شویم که حسابرسی اقتصادی مسیر انحرافی در پیش گیرد.» (شانگهای، فصل ۸)

منابع:

- گروه نویسندگان شانگهای (۱۳۸۶) اقتصاد مائوئیستی و مسیر انقلابی به طرف کمونیسم. ترجمه منیر امیری. فصل هشتم. نشر اینترنتی در در وبسایت حزب کمونیست ایران (م ل م) (cpimlm.org)
- لوتا، ریموند (۱۳۹۷) از اقتصاد و سیاست. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م). فصل دوم «برنامه‌ریزی سوسیالیستی یا سوسیالیسم بازاری؟» ص ۱۲۸-۸۷
- آواکیان، باب (۲۴ مه. ۲۰۲۱) کالاها و سرمایه‌داری و پیامدهای وحشتناک این سیستم. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م)
- لوتا، ریموند (۲۴ سپتامبر ۲۰۰۰) سوسیالیسم تنها راه چیره شدن بر این هرج و مرج مخرب است. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م)